سرود ایران و نجات آذربایجان

ملک قاسمی، منوچهر

در شماره‏ی تیرماه 1384 مجله‏ی حافظ مقاله‏ی جالبی به‏ قلم آقای دکتر جواد وهاب‏زاده(عضو هیأت علمی دانشگاه علوم‏ پزشکی اردبیل)راجع به سرود همیشه جاوید و ماندگار«ای ایران ای‏ مز پُرگهر»نوشته شده بود که جای بسی تقدیر و تشکر دارد.با خواندن آن مقاله،حیفم آمد خاطره‏یی را که از 1324 و 1325 در مورد این سرود داشتم،در آستانه‏ی روز 21 آذر بازگو نکنم تا در مجله‏ی‏ حافظ چاپ و ماندگار شود.

در سال‏هایی که ایران عزیز به وسیله‏ی قشون بیگانه اشغال شده‏ بود،آذربایجان ما زیر چکمه‏ی سربازان شوروی له می‏گردید،مردمان‏ این مرزوبوم بدون داشتن توان مالی و نظامی به‏طور متحد و یک صدا با اشغال ایران مخصوصا آذربایجان مخالفت می‏کردند.درهر شرایط سخت،عقاید خود را بیان می‏نمودند و جوانان را آگاه می‏ساختند. مخالفت با بیگانه و مظاهر آن‏چنان ریشه‏دار و عمیق بود که طرفداران‏ شوروی حتا آیادی حکومت پیشه‏وری نیز با وجود وابستگی به آن‏ دولت به ظاهر پرچم اصلاحات می‏کردند.تشکیل سواران ستار خان و گذاردن مجسمه‏ی آن رادمرد در میدان شهرداری تبریز و نصب‏ مجسمه‏ی شیخ محمد خیابانی بر سر قبر او و تجلیل بی‏حدوحصر از ثقه الاسلام شهید روحانی وطن‏پرست و مبارزی که سند اشغال‏ آذربایجان و الحاق آن به روسیه را امضاء نکرد،مهرش را شکست و چوبه‏ی دار را بوسید و در عاشورا با یاران خود به یار آویخته شد و ده‏ها کار از این قبیل ظاهر اعمال حکومت پیشه‏وری بود،ولی در خفا مردم، می‏دانستند که هدف اصلی قشون سرخ و آوردن حکومت فرقه‏ی‏ دموکرات قطع ارتباط با مرکز ایران،ادامه‏ی راه ترازها در جدایی‏ آذربایجان از ایران و ضمیمه کردن آن به خاک روسیه تزاری می‏باشد. در این اوضاع و احوال سال‏هیا 23 و 24 غیر از سلام شاهنشاهی‏ سرودهای معروفی نبود که از رادیو تهران پخش شود که باعث‏ تحریک احساسات وطن‏پرستانه و تجمیع جوانان گردد.تنها سرودی‏ که بعد از سلام رسمی مورد توجه بود،سرودی بود که رادیو برلین پیش‏ از پخش اخبار فارسی می‏نواخت.در آن وقت بیش‏تر ایرانی‏ها و مخصوصا اهالی مناطق اشغال شده‏ی آذربایجان به اخبار رادیو برلین‏ که علیه انگلیس و روش شعار داده و به ظاهر از ایران حمایت می‏کرد، گوش می‏دادند،از این جهت آن سرود را می‏شنیدند و خوششان‏ می‏آمد.

در آن سرود خوانده شده بود که(کشور ما کشور ایران بود/ مسکن شیران و دلیران بود...)با این وصف ایرانی‏ها منتظر ساختن و شنیدن سرود جامع و مهیج دیگری بودند.همه توقع داشتند که چنین‏ سرودی ساخته شده،از رادیو تهران پخش شود.صحبت سر این بود که چون ایران در اشغال بیگانه است و حکومت ایران،زیر سلطه‏ی‏ انگلستان می‏باشد،هیچ‏وقت چنین اجازه‏یی داده نخواهد شد.تا این‏که در سال 1323 شنیده شد در تهران سرودی ساخته‏اند که بسیار خوب است،ولی چون از شاه در آن چیزی خوانده نشده است،دربار اجازه‏ی پخش آن را نمی‏دهد.در بعضی مجالس از این مسأله صحبت‏ می‏شد،تا این‏که در سال 1324 موقع حکومت پیشه‏وری این سرود از رادیو تهران پخش شد.

پخش این سرود ملی،چون بمبی بود که به شدت ترکید و نقل‏ مجالس عمومی گردید.باید توجه داشت از اواسط حکومت یک‏ ساله‏ی پیشه‏وری با این‏که رادیو تبریز هم‏چنان مشغول پخش‏ برنامه‏های ترکی خود بود و عده‏یی از هنرمندان در آن رادیو به نواختن‏ و خواندن مشغول بودند،ولی گوش دادن عموم به برنامه‏های رادیو تهران مخصوصااخبار باعث ناراحتی ایادی حکومت فرقه شده بود،از این لحاظ در بسیاری از محلات تبریز آنتن‏ها را جمع می‏کردند،حتا رادیوها را از خانه‏ها می‏بردند.مردم با وسایل آن روزی خیلی سخت‏ به رادیو تهران گوش می‏دادند و یا از رادیوهای خارجی که اخبار فارسی‏ پخش می‏کردند،استفاده می‏نمودند.

درست به خاطر دارم که در یکی از روزهای ماه رمضان در خانه‏ی‏ فرهنگی بریتانیا که بلندگوی پرصدایی داشت و اذان تهران را پخش‏ می‏کرد،بسته شد.این خانه‏ی فرهنگی در خیابان پهلوی در یک‏ مغازه‏ی بزرگ که در اول کوچه‏ی ارگ واقع شده بود،قرار داشت،میز و صندلی در آن گذارده بودند تا مردم به مطالعه‏ی روزنامه بپردازند.این‏ محل اکنون جزو ساختمان مرکزی بانک صادرات می‏باشد.در این‏ محل اذان تهران که در ماه مبارک رمضان با صدای مؤذن اردبیلی‏ پخش می‏شد،مردم را جهت شنیدن جمع می‏کرد و احساسات ملّی و مذهبی را تحریک می‏نمود.من شاهد بودم که مأمورین شهربانی به‏ معیت ژنرال میلانی به محل آمدند،با مسلسل بلندگو را از کار انداختند،در محل را بستند که دیگر مردم چیزی به‏طور علنی از صدای‏ تهران نشنوند.درعوض در بسیاری از خیابان‏ها به سبک شوروی‏ بلندگوهایی به تیرهای چراغ برق وصل نمودند و برنامه‏های رادیو تبریز و بعضی مواقع باکو را با اخبار در آن‏ها پخش نمودند.این عمل‏ عکس العمل بسیار تندی در مردم ایجاد کرد،به حدی که هرکسی به‏ آن بلندگوها گوش می‏داد،مورد تمسخر و نفرت قرار می‏گرفت.

در این اوضاع و احوال وقتی که برای اولین بار،سرود(ای ایران ای‏ مرز پر گهر)از رادیو تهران پخش شد،غوغایی برپا گردید.تعداد کثیری‏ از جوان‏ها من جمله من و دوستانم اشعار آن را یادداشت کرده و همراه‏ رادیو ترنم کردیم تا یاد بگیریم.در دبیرستان فردوسی(تنها دبیرستان‏ 12 کلاسه‏ی آذربایجان)که من در سال دهم درس می‏خواندم،شاهد بودم بچه‏ها به همدیگر می‏گفتند که:سرود را یاد گرفتی و می‏توانی‏ بخوانی یا نه.هرکسی اشعار سرود را یادداشت کرده بود،از ترس‏ ایادی حکومت محرمانه به دیگری می‏داد.با توجه به اوضاع و احوال‏ آن زمان بیش‏تر این اشعار نیز درست نوشته نمی‏شد،چون رادیوها را کاملا کم‏صدا گوش می‏دادند و پارازیت نیز بیداد می‏کرد...ولی دست‏ به‏دست می‏گشت.

من در آخرین نطق پیشه‏وری و یارانش که در بالکن کمیته‏ی‏ مرکزی فرقه‏ی دموکرات آذربایجان ایراد می‏شد،در پایین ساختمان به‏ معیت تعداد چند صد نفر حضور داشتم.کنجکاوی و جوانی مرا در آن‏ روزهای خطرناک به محل کشیده بود.من و خانواده‏ام با سلطه‏ی‏ بیگانگان مخصوصا کمونیست‏ها مخالف بودیم.تلاش ما و سایر آذربایجانی‏ها در نجات آن و خارج شدن بیگانه از ایران بود.لذا رفتن

من به محل سخنرانی تنها ناشی از کنجکاوی نبود،بلکه برای‏ شنیدن آخرین پیام‏هایی آن دولت دست‏نشانده محسوب

می‏شد تا ببینم کی ایران را ترک می‏کنند..وقتی که

کاویان(دبیر وقت فرقه‏ی دموکرات آذربایجان)صحبت

می‏کرد،پیشه‏وری و سایرین در همان ایوان حضور

داشتند.موقعی که موضوع حکومت نظامی را اعلام کرد

در توجیه علت آن گفت که ما توافقی با تهران انجام

داده‏ایم تا یک ستون از قشون ایران جهت نظارت در امر

انتخابات به تبریز بیاید،ولی آن‏ها حق ندارند در امور

داخلی ما دخالت کنند؛اگر دخالتی بنمایند ما شهربه‏شهر

و خیابان‏به‏خیابان و خانه‏به‏خانه مقاومت می‏کنیم.بعد

با صدای بلند فریاد زد:«اعتمادین مسلکینده اولدی

واردی دوندی یوخ».اعتماد شاعری بود که اشعار

فارسی و ترکی داشت و مدیر کل ثبت

آذربایجان شده بود.خود اعتماد نیز در بالکن

حضور داشت.اعلام حکومت نظامی نه برای

ساکت کردن مردم بود همه‏ی تبریزی‏ها

می‏دانستند که ارتش ایران به نزدیکی‏های

میانه‏رسیده است که با منفجر کردن پل دختر

و پل راه‏آهن مشغول تهیه‏ی وسایل برای

گذشتن از رودخانه‏ی قزل‏اوزون توقف گردیده

است.پیشه‏وری و اطرافیان وی با اعلام حکومت

نظامی قصد فرار از ایران را دارند.همین‏طور هم شد.

همان شب،مادرم پرچم ایرانی دوخت که بدون آرم داس و

چکش و خوشه‏ی گندم بود.این علامت را حکومت پیشه‏وری به‏جای‏ شیر و خورشید که سمبل ایرانیت است،به کار گرفته بود.من به همراه‏ یکی از پسر خاله‏ها صبح این پرچم را به‏دست گرفتیم،به طرف‏ دبیرستان فردوسی که در خیابان پهلوی قرار داشت،به راه افتادیم،از کوچه‏ی پستخانه می‏بایست عبور کنیم.چند نفر از هم کلاسی‏ها و دوستان نیز در آن موقع می‏خواستند به مدرسه بروند.5 نفری همراه‏ شدیم،می‏بایست از جلوی در بزرگ ساختمان پست‏خانه به پشت‏ یک لحظه متوجه شدیم که یک پاسبان پیر مأمور پست‏خانه عبور کنیم، بام رفته است و پایه‏ی چوبی پرچم را محکم می‏کند،منتظر شدیم تا ببنم چه می‏کند.از جیب بغل خود پرچم ایرانی درآورده و آن را کاملا باز کرد و به چوب پرچم وصل کرد و بالا کشید؛درحالت خبردار دست‏ بلند کرد و احترام نمود.از پایین کف زدیم.معلوم شد که مأمورین‏ پست‏خانه به وسیله‏ی بی‏سیم خبردار شده‏اند که پیشه‏وری از روی پل‏ جلفا گذشته و به شوروی پناهنده شده است.

بعد از این جریان به دبیرستان فردوسی رفتیم.چند نفر که نیز رسیدند و چند نفر از معلمین و ناظمین نیز حضور داشتند.خبر می‏رسد که به‏زودی ارتش وارد تبریز می‏شود،زن و مرد،بزرگ‏وکوچک از اهالی شهر به استقبال می‏روند با این‏که ما در منطقه‏ی خطرناکی بودیم‏ و ساری رحیم(رحیم‏زاده)که از ایادی پیشه‏وری بود به بالای ارگ‏ رفته و از آن‏جا شلیک می‏کرد و یک پاسبان و چند نفر دیگر را کشته‏ بود،تصمیم گرفتیم صفی درست کرده و به طرف میدان ساعت‏ (شهرداری)برویم.حدود 12 نفری از کوچه‏ی پست‏خانه در خیابان‏ تربیت به طرف شهرداری به راه افتاده و بلافاصله شروع به خواندن‏ سرود«ای ایران ای مرز پُر گهر»کردیم.تا رسیدن به اول خیابان‏ تربیت تعداد جوانان و معلمین بیش‏تر از دویست نفر شده بود، عده‏یی اشعار سرود را بلد نبودند،ولی در آهنگ شرکت‏ می‏کردند،عده‏یی نیز موقع حرکت یادداشت می‏نمودند. موقعی که به اول خیابان تربیت از طرف میدان شهرداری‏ رسیدیم،متوجه شدیم عده‏یی به طرف ما می‏آیند.این‏ها مردان مبارزی بودند که با فروپاشی حکومت پیشه‏وری از زندان آزاد شده بودند.در صف اول این عده مرحوم آقازاده‏ شاهین(روزنامه‏نگار)و مرحوم دکتر حسین قلی کاتبی‏ (حقوقدان برجسته‏ای ایران و وکیل دادگستری)و سایرین‏ قرار داشتند.مرحوم شاهین عصای خود را گردن من‏ انداخت،با همه روبوسی کرد.آن‏ها هم با ما هم صدا شدند،با این‏که در زندان امکان یادگیری سرود برای آن‏ها نبود،ولی با صدای بلند آهنگ را تکرار می‏نمودند:«تا گردش جهان و دور آسمان بپاست/نور ایزدی همیشه رهنمای‏ ماست/مهر تو چون شد پیشه‏ام/دور از تو نیست اندیشه‏ام/در راه تو کی ارزشی دارد این‏ جان ما/پاینده باد خاک ایران ما».

سرود آذرآبادگان

بعد از سرود ملّی«ای ایران»سرود دیگری که‏ جانشین سرود فوق باشد،ساخته و اجرا نشده است.تنها سرودی که پس از سقوط حکومنت پیشه‏وری و نجات آذربایجان‏ ساخته شد،سرود آذرآبادگان بود:«ای خطه‏ی آذرآبادگان/ای خاک‏ تو مهد آزادگان».این سرود را در آذربایجان بیش‏تر ترویج کردند. به طوری که به شاگردان مدارس یاد دادند در بسیاری از مدارس بعد از دعای صبحگاهی همه‏ی دانش‏آموزان با صدای بلند می‏خواندند.این‏ رویه ادامه داشت تا روی کار آمدن دولت خروشچف در شوروی.روابط ایران در اواسط حکومت خروشچف با روس‏ها به شدت بهم خورد. آن‏ها شروع به مخالفت کرده و علیه رژیم ایران در رادیو و روزنامه‏ها مطالبی می‏گفتند؛مخصوصا نسبت به تأسیس پایگاه‏های امریکا در نزدیک مرزهای شوروی اعتراض می‏نمودند.در این موقعیت دولت‏ ایران در نظر گرفت که این تبعات را خنثی سازد؛لذا مسأله‏ی روز عاشورا و دارزدن ثقه الاسلام شهید و...که نشان‏دهنده‏ی تجاوز روس‏ها به ایران بیش‏تر علم گردید.

به خاطر دارم طرحی پیاده شد که به مناسبت پنجاهمین سال‏ ماجرای شهادت ثقة الاسلام مراسمی برپا شود و مردم را نسبت به‏ متجاوز بودن روس‏ها بیش‏تر آگاه سازند.برای انجام این کار نخست‏ در شهر تبریز اقداماتی کرده و تعدادی از مشروطه‏خواهان و اساتید دانشگاه و آگاهان را برای تشکیل کمیته‏ی بررسی و برگزاری مراسم‏ دعوت کردند،از قضات و وکلا نیز چند نفری دعوت شده بودند.این‏ همایش با وجود ماهیت رژیم پهلوی به ظاهر طرفداری از آزادی‏خواهی و مشروطه‏طلبی بود،عده‏یی برای تنظیم برنامه اجرایی‏ مانند بررسی اصلی مسأله و تهیه مقالات و سخنرانی و...انتخاب‏ شدند تا تصمیم‏گیری نمایند من در آن موقع جوان‏ترین شخصی بودم‏ که در آن جمع انتخاب شدم.از علما آیت الله حاج میرزا فتح اله‏ ثقة الاسلام نیز که برادر شهید بود،انتخاب گردید و دکتر رضازاده شفق‏ نیز از تهران می‏آمد و در این جلسات شرکت می‏کرد.

اقدامات این گروه و سایرین در شناساندن مشروطه و خدمات‏ ثقة الاسلام شهید و بررسی نوشته‏های آن مرحوم و چه‏گونگی تشکیل‏ جلسات بسیار جالب و ارزشمند است که در این مقاله نمی‏گنجد،در فرصت دیگری باید به آن پرداخته شود.رویدادهای پشت پرده‏ی‏ سیاسی و رفت‏وآمدهای نمایندگان و سیاستمداران در کشور باعث‏ بهبود رابطه شد.وزارت خارجه‏ی ایران مانع ادامه‏ی اقدامات کمیته‏ گردید و بررسی‏ها که به‏طور عمیق از هرجهت به عمل آمده بود، بی‏اقدام ماند.تنها سبک فارسی‏نویسی ثقة الاسلام شهید که با قرائت‏ نامه‏های ارسالی به مرحوم حاج میرزا آقا فرشی نماینده تبریز جلب‏ توجه کرد و پیشنهاد تدریس آن سبک در دانشکده‏های ادبیات به عمل‏ آمد؛ولی جریان گردهم آیی مردم تبریز در سر قبر و سایر برنامه‏ها مسکوت ماند.با مسکوت ماندن این اقدامات که از اول جنبه سیاسی‏ داشت برای التیام روابط فیما بین از جمله به روسیه خودداری شد.من‏ جمله پخش سرود«سرود آذر بادگان»از رادیو قطع گردید و تقریبا خواندن آن در صف مدارس نیز منسوخ شد.

این رویه ادامه داشت تا در یکی از سفرهای آخر شاه به معیت فرح‏ پهلوی به تبریز مراسمی در ورزشگاه تختی تبریز برپا کردند.تعداد کثیری را دعوت کرده بودند که من هم به همراهی هیأت مدیره‏ی‏ کانون وکلا حضور داشتم.اگر نمی‏رفتیم،به وسیله ساواک مورد بازجویی قرار می‏گرفتیم و این مسأله سابقه‏ی طولانی در تبریز داشت‏ که می‏بایست مدعوین حتما موقع آمدن شاه یا روز 4 آبان(روز تولد شاه)در مراسم حضور داشته باشند.لذا همه در ورزشگاه حاضر شده‏ بودند که مراسم شروع گردید.بعد از پخش سلام شاهنشاهی،فرح‏ به پاخواست،دستور داد تا سرود«آذرآبادگان»را پخش نمایند و همه با او هم صدا شده بخوانند:این سرود به وسیله‏ی موزیک ارتش نواخته‏ شد،جز چند نفری کسی نتوانست آن را با صدای بلند بخواند.این‏ فراموشی را خود دولت‏های زمان شاه به‏وجود آورده بودند و به کسی‏ یاد نمی‏دادند.همین‏طور رژه‏ی مردم در روز 21 آذر نیز که روز نجات‏ آذربایجان بود،منسوخ گردید.در این گردهمایی همه‏ی مدعوین به‏ احترام آذربایجان به‏پا خواستند،ولی شاه هم‏چنان نشسته بود و با چند نفر از اطرافیان صحبت می‏کرد.این بی‏اعتنایی به مردم آذربایجان از چشم تیزبینان به دور نماند و مدت‏ها نقل مجالس بود.

جاوید باد ایران

برای شهیدان وطن

امروز درد استخوان سوز وطن را با قلب بریان،دیده‏ی تر می‏نویسم‏ پنهان ز چشم شحنگان...نه!آشکارا! از عشق سوزانم به کشور می‏نویسم‏ از تخت جمشید و چغازنبیل و ایلام‏ از توس و شوش و شوشتر،تبریز و بسطام‏ از خون پاک آن همه سرباز گمنام‏ از مرزداران دلاور می‏نویسم‏ از رستم و زال زر و از زابلستان‏ از آرش و از کاوه،از بلخ و بدخشان‏ از داریوش و کوروش و جیرفت و انشان‏ زین خطّه‏ی فرهنگ‏پرور می‏نویسم‏ صد قرن تاریخ غرورانگیز ایران‏ زرتشت و مانی،پهلوانان و دلیران‏ از رستم دستان و از سام نریمان‏ گیو و سیاوش،توس و نوذر می‏نویسم‏ از ابن سینا و ابو ریحان و صدرا از مولوی‏ها،بیهقی‏ها،رودکی‏ها فردوسی‏ها و سعدی و خیامی و نیما وز حافظ رند هنرور می‏نویسم‏ صد قرن تاریخ وطن افسوس،افسوس‏ هر قرن از سویی قرین رنج و کابوس‏ درد دلم را از افول فرّ و ناموس‏ هر قرن از سویی قرین رنج و کابوس‏ از حمله‏ی اعرال و تارج مداین‏ از غارت چنگیز وز تیمور خاین‏ از قتل عام بیهق و ترشیز و قاین‏ از جنگ دارا و سکندر می‏نویسم‏ یادآورم هردم شهیدان وطن را جان برکفان کُشته‏ی خونین کفن را مختاری و پوینده یاران کهن را وز دشنه در قلب فروهر می‏نویسم‏ درد وطن دارم«امین»،ای داد!ای داد! از دست مشتی بی‏وطن،فریاد!فریاد! ریزی اگر خون مرا جلاّد!جلاّد! از دشنه و چاقو و نشتر می‏نویسم

یکم آذر 1384،هفتمین سالگرد قتل فروهرها